

تأثیر زبان و ادب فارسی در زبان و ادب عربی

* محسن راثی

دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

هرگونه داد و ستد فرهنگی و مبادله تجارب و استفاده از ثمرات عقول و افکار از لوازم و ضرورت‌های حیات معنوی هر ملت اصیل و متمدن و فرهنگ آفرین است که می‌خواهد در تاریخ استوار و پابرجا و ماندگار باشد. تأثیر متقابل زبان و ادبیات فارسی و عربی از ازمینه باستان امر بدیهی و نشانه پیوند عمیقی است به ویژه بعد از اسلام این ارتباط و تأثیر و تأثر بیشتر و وسیع‌تر گردیده درباره تأثیر عربی در فارسی کتب و مقالات فراوانی نوشته شده است. اما در زمینه تأثیر فارسی در عربی تحقیق و پژوهش شایان و به‌سزا به عمل نیامده است و مجال سخن بیشتر و گفتار مفصلتر و تحقیق عمیق‌تر را نیاز دارد. این مقاله با جمال سعی دارد به موارد زیر اشاره کند: چگونه کلمات و لغات فارسی از پیش از اسلام و بعد از آن وارد زبان عربی شده و اسلوب و نگارش عربی تا چه اندازه تحت تأثیر فارسی قرار گرفته است مضامین حکم و امثال از متون قدیم ایرانی چگونه وارد زبان عربی شده و به چه کیفیت در نظم و نثر عرب به‌کار رفته است.

کلیدواژه‌ها: نقد تطبیقی، زبان و ادبیات عربی، زبان و ادبیات فارسی، تأثیر.

The Effect of Persian Language and Literature on Arabic Language and Literature

Mohsen Rasi, Ph.D.

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature
Faculty of Letters and Human Sciences, Shahid Beheshti University

Abstract

Any cultural communication as well as business and utilization of fruitful wisdom and thoughts are the necessities of moral life for every noble nation and civilized nation who try to maintain themselves permanently in the history. The mutual effect of Arabic and Persian language is an indication of the deep relation between the two nations and especially it is an indication of their deep relation after Islam which have been more effective, so there have been written many books and articles on the deep relations of both communities. But there have not been interesting researches on the Arabic impression by Persian, thus, it needs more researches to be done. The article is trying to discuss the following schematically: How did the Persian words enter Arabic language before Islam? How has the Arabic written style been impressed by Persian language? How have the Persian words and proverbs been entered in Arabic language? How has the qualitative aspect of Persian verse and prose been in Arabic language?

Keywords: Comparative, Criticism, Arabic Language and Literature, Persian Language and Literature, Effect and influence.

* دکترای زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

مقدمه

هر گونه داد و ستد فرهنگی و مبادله تجارب و استفاده از ثمرات عقول و افکار از لوازم و ضرورت‌های حیات معنوی هر ملت اصیل و متمدن و فرهنگ آفرین است که می‌خواهد در تاریخ استوار و پابرجا و ماندگار باشد. تأثیر متقابل زبان و ادبیات فارسی و عربی از ازمینه باستان امر بدیهی و نشانه پیوند عمیقی است به‌ویژه بعد از اسلام این ارتباط و تأثیر و تأثر بیشتر و وسیع‌تر گردیده درباره تأثیر عربی در فارسی کتب و مقالات فراوانی نوشته شده است. اما در زمینه تأثیر فارسی در عربی تحقیق و پژوهش شایان و به‌سزا بعمل نیامده است و مجال سخن بیشتر و گفتار مفصلتر و تحقیق عمیق‌تر را نیاز دارد. این مقاله باجمالی سعی دارد به موارد زیر اشاره کند: چگونه کلمات و لغات فارسی از پیش از اسلام و بعد از آن وارد زبان عربی شده و اسلوب و نگارش عربی تا چه اندازه تحت تأثیر فارسی قرار گرفته است مضامین حکم و امثال از متون قدیم ایرانی چگونه وارد زبان عربی شده و به چه کیفیت در نظم و نثر عرب به‌کار رفته است.

ریشه روابط ایران و عرب به پیش از تاریخ مدون یعنی به دوره‌های اساطیری می‌رسد و در عهد هخامنشیان گسترده‌تر و در دوره ساسانیان استوارتر و عمیق‌تر شده و روابط و مبادلات سیاسی و فرهنگی میان ایران و عرب از استحکام و وسعت بیشتری برخوردار بوده و با ظهور اسلام این پیوند و ارتباط عمیق‌تر و وسیع‌تر از گذشته شده است.

به روایت تاریخ عالی‌ترین و درخشان‌ترین تمدن‌ها در بین‌النهرین تجلی کرده که محل سکنی و زندگی اقوام سامی اکادیان و غیر سامی یعنی سومریان بود پس از آن که سرزمین بین‌النهرین تا فراسوی مصر به تصرف و استیلای حکومت مقتدر و نیرومند هخامنشی درآمد سیاست مسالمت‌آمیز هخامنشیان با اقوام سامی نژاد خاصه با جهودان به نزاع و کشمکش‌های آنان پایان داد و امنیت و آسایش و آزادی در بین ملل مذکور مستقر گردید به حدی که یهودیان احترام تقدس‌آمیزی نسبت به کوروش هخامنشی داشتند در این دوره است که بسیاری از کلمات فارسی وارد فرهنگ و ادبیات تلمودی شد. و از آنجا که ادبیات و دین یهود در میان بسیاری از اقوام کهن رواج یافته بود، کلمات فارسی از این راه به دیگر زبان‌های سامی نفوذ یافت. به این ترتیب تقریباً تمام کلمات فارسی که در ادبیات تلمودی راه یافته بود عیناً در سریانی و مندائی و غیر آن‌ها نیز دیده می‌شود. این انبوه کلمات فارسی، بی‌تردید میراث زبان آرامی مشاهی است که برای دیگر لهجه‌های سامی به‌جای مانده است.

علاوه بر این، کلمات زیادی نیز در دوره‌های بعد مستقیماً از زبان‌های باستان و پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی و حتی فارسی دری به زبان‌های آرامی رفته‌اند زیرا روابط ایران با سامی‌ها در هیچ یک از دوران‌های تاریخ قطع نگردیده است. برخی از کلمات فارسی به عربی معرب نیز از راه زبانهای آرامی به عربی رفته‌اند نه مستقیماً از راه فارسی. از آنجا که پادشاهی حیره باراده و دخالت ایرانیان به وجود آمد ولی ناگزیر شهriاران آن پیوسته با دربار ساسانی رابطه مستقیم و استواری داشتند که یکی از مشهورترین شهriاران حیره نعمان بن منذر است که گویند یزدگرد ساسانی پسرش بهرام گور را برای تربیت به نزد نعمان فرستاد و همچنین استیلای ایرانیان بر یمن و حکومت متمادی شهriاران ایرانی که اولی و هرز¹ و آخرین آن‌ها بازان است در یمن و مهاجرت زیاد ایرانیان در زمان ساسانیان به یمن که بنی الاحرار «آزادگان» معروفند زمینه را برای نفوذ و رواج فارسی در عربی مهیا و آماده ساخت.

بازان از طرف خسرو پرویز بر یمن حکومت می‌کرد و بر سرزمین‌های حجاز و تهامه نیز نظارت داشت بازان اسلام آورد و رسول خدا (ص) بازان را برای حکومت یمن ابقا کرد داستان خدمات و فداکاری شهربن بازان در یمن و جنگ او با اسود عنسی اولین مرتد در اسلام همچنین نامه نوشتن رسول خدا (ص) به ایرانیان مقیم یمن و حمایت ایرانیان یمن از رسول خدا (ص) و از اسلام در تاریخ معروف است.²

من مثل کسری شهنشاه الملوك له او مثل و هرزبوم الجیش اذ صالا
الله درهم من عصبه خرجوا ماان تری لهم فی الناس امثالا
غر حجابة بیض مرابضة اسد تربت فی العیصات اشبالا³

1- چه کسی او را شایسته از خسرو شاهنشاه شهriاران و چه کسی او را شایسته‌تر از و هرز که در نبرد صولت و نیرومندی خود بنمایاند؟
2- چه براننده گروهی اینانند که پیش آمده‌اند، در میان مردان همانند ایشان را نتوان یافت.

3- بزرگ زادگانند و شایستگان. مرزبانانی درخشنده‌اند، شیران‌اند که در بیشه بچگان خود را همی پرورند.

1- vaharaz یکی از سرداران انوشیروان که در سال 570 م حبشیان را از یمن راند و پس از تسخیر یمن از طرف انوشیروان به حکومت آنجا منصوب گشت
2- خدمات متقابل اسلام و ایران ص 86.
3- تاریخ طبری ج 1/ ص 396.

کلمات - شاهنشاه - مرازبه - جمع مرزبان و کسری - معرب - خسرو فارسی است. چنانچه وقایع و رویدادهای تاریخی بدون اغراق و بی‌تعصب و تقلید کورو متحجر با دقت علمی و با موازین عقل و خرد و دانش مورد مطالعه و تحقیق و نقد قرار گیرد و علل و معلولات با ترازوی انصاف و منطق و علم سخته سنجیده شود با نظر روشن و اندیشه ثاقب و تیزبین زوایای تاریک و مبهم حوادث مشاهده گردد. همگان به این واقعیت و حقیقت تاریخی اعتراف خواهند کرد.

که زبان وادب فارسی و عربی عبارت از دو کالبد و دو قالبند که اندیشه و خرد و فرهنگ درخشان اسلامی و انوار تابناک قران روح آن دو می‌باشد اگر چنانچه ایران شعرموزون و مقفی قبل از اسلام نداشته و تنها بعضی سروده‌های هجایی از روی مدارک به دست آمده از حاجی آباد و تورفان باقی مانده ولی شعر عربی در پیش از اسلام شعر عروضی بوده است عرب در پیش از اسلام اشعاری جاهلی و ساده‌ای داشته که روح بدویت و صحرایی آن قوم در آنها جلوه‌گر است و دارای مضامین جاهلیت عرب و مفاخرات به قوم و زور شمشیر وصف صحرا و شتر و تعصبات و حمیت‌های جاهلی می‌باشد.

درست است که فن قصیده را شعرای فارسی از عربی اقتباس کرده‌اند ولی از نظر مضمون و معنی آن را تنوع و تکامل بخشیده‌اند و شعرای عرب فن مثنوی (مزدوج) را از شاعران فارسی اخذ نموده‌اند و شعر مثنوی در عربی سابقه ندارد همین طور ترکیب بند و ترجیع بند و رباعی و غزل عرفان از ابداعات و ابتکارات شاعران و گویندگان نامدار ایرانی است.

در این مقال مجال بسط و تفصیل سخن در این موضوع نیست به اجمال می‌توان اشاراتی کرد و گذشت که از مطالعه و تعمق تاریخ ادبیات و یا به عبارت دیگر از امعان نظر در تاریخ فکری و علمی ایران این نکته عیان و آشکار می‌گردد که در یک عصر سرزمین پهناور ایران از بخارا تا بغداد زبان و ادبیات فارسی و تازی دو همزاد بوده‌اند که از قرن اول هجری تا به آن سوی قرون و اعصار درخشان اسلام با دست و فکر و خامه و خرد و دانش نوابغ و دانشمندان و گویندگان و نویسندگان بزرگ ایران تحول و تکامل یافته. استادان و نامداران ایرانی همچنان که اشاره شد خلیل‌بن‌احمد فراهیدی واضع علم عروض و سبویه، ابن مقفع، عبدالحمید و ابن العمید جاحظ و ثعلبی ابن قتیبه، صاحب بن عباد - راغب اصفهانی میدانی نیشابوری بدیع‌الزمان همدانی و حریری - زمخشری عبدالقاهر جرجانی و صدها تن از استادان و نویسندگان نامدار هنگامی که می‌خواستند قواعد صرف و نحو

و نثر و بلاغت عربی را بنویسند درحالی که هیچ نمونه در دست نداشتند از چه و از کجا و چگونه تقلید نمودند و سرمشق گرفتند. و آثار جاودانه و ذیقیمت و نفیسی به یادگار گذاشتند که هر کدام در نوع و عظمت خود از مراجع مسلم و موثق ادب تازی به شمار می‌آید.

آمیختگی زبان فارسی با کلمات عربی باعث توسعه و رونق و اقتدار و خوش‌آهنگی زبان فارسی شده و بر لطف و حلاوت زبان افزوده است چنانچه این زیبایی و شیرینی در نظم و نثر گویندگان و نویسندگان خوش ذوق و توانا و چیره‌دست و بلندآوازه چون فردوسی بزرگ حماسه سرای نامدار و آثار جاودانه مولانا جلال‌الدین و سعدی و حافظ شیرین سخن بیشتر محسوس و چشمگیر است. یکی از علل تحول و تکامل هر زبانی دادن و ستدن است همه زبان‌های زنده ملت‌های متمدن در آمیخته با لغت‌های دیگران است این مبادله نه تنها عیب و کاستی به شمار نمی‌رود که حسن و امتیاز برای هر زبانی و عامل پیشرفت و تکامل و زاینده‌گی زبان‌هاست زبان خالص که در آن هیچ لغت بیگانه نباشد از آن قبائل وحشی و عقب‌مانده است نه ملت‌های پیشرفته و متمدن، طبیعت زبان‌های فعال و زنده اخذ و اعطا است که لغات و اصطلاحات خارجی را بر وفق خصلت و نیاز خود می‌گیرد و در آن تصرفاتی ایجاد می‌کند مطابق شکل و قالب و قواعد زبان خود تغییراتی در آن‌ها می‌دهد و این تأثیر و تأثر اغلب در زبان‌های زنده بیشتر دیده می‌شود برای مثال تأثیر زبان و ادب یونانی در لاتینی و تأثیر فرانسه در انگلیسی پس از فتح نورماندی و تأثیر و تأثر عربی و فارسی در همدیگر و همچنین نفوذ و رواج خط عربی باعث زیبایی و آسانی خط فارسی شده است چون خط عربی آسان‌تر از خط پهلوی بود.

لازم به ذکر است که از حیث اصول و اشتقاق هیچ نوع تشابه و قرابت و خویشاوندی بین زبان عربی و فارسی وجود ندارد چه همان طوری که اشاره شد فارسی از شعبه زبان‌های هند و اروپایی است و عربی از خانواده زبان‌های سامی است. اما فرهنگ و تاریخ اسلامی چنان پیوندی بین این دو زبان برقرار کرده است که نظیر آن در هیچ‌کدام از زبان‌های زنده دنیا دیده نمی‌شود. زبان عربی به اقتضای طبیعت و ساخت خود کلمات دخیل از فارسی را مطابق قواعد زبان خود دستخوش تغییر و تصرفات زیاد کرده است. همین‌طور است زبان فارسی درباره کلمات عربی.

ایرانی هنرمند و خوش ذوق هویت و اصالت زبانی خود را حفظ کرده و بسیاری از ترکیبات و کلمات عربی را که با ذوق و قواعد زبان هم‌آهنگ بوده به کار برده است.

بقول محمد قزوینی: ملیت اصلی خود را از دست داده و تبعیت لسان ثانوی را قبول کرده و حق همشهریگری در زبان فارسی به دست آورده‌اند دیگر عنصر خارجی محسوب نمی‌شود.⁴ اینک نمونه‌های از کلمات فارسی در اشعار عربی:

آذرگون:

آذریون معرب آذرگون است و به صورت‌های آذریون و آذرگون هم در شعر عرب آمده است. نوعی از شقائق است که کنارهای آن سرخ و میانش سیاه می‌باشد و بعضی گویند گیاهی است سرخ رنگ که در میان آب می‌روید - دیگر گفته‌اند که نوعی از بابونه است و گل همیشه بهار را نیز می‌گویند؛ و معنی ترکیبی آن آتش مانند است چه آذر به معنی آتش و گون به معنی مانند باشد - و نام اسبی هم هست و سمندر را هم می‌گویند.

هر زمان چون آذریون برخشد در چمن هر زمان چون نیل نیلوفر بخندد در شمر

تاج المآثر

که از میانه آذر بروید آذریون

ظهیر فاریابی

ككَّاسٍ عَقِيْقٍ فِى قَرَارَتِهَا تَبْرُ
وَالشَّمْسُ فِيْهِ كَالِيَّةِ
فِيْهَا بَقَايَا غَالِيَّةِ.

برای طاعت توست آن نسیم جان پرور

وَأرْدَفِ آذْرِيوْنَهُ قَوْقُ أذْنِه
كَأَنَّ آذْرِيوْنَهُهَا
مَدَاهِيْنَ مَنْ ذَهَبٍ

ابریق:

معرب آبریز به معنی تنگ لوله‌دار، آفتابه و در کتب موسیقی به معنی گردن بر بط نیز به کار رفته است و ابریق جمع مکسر آن اباریق در قران کریم و در شعر عربی به معنی صراحی به کار رفته. قَدَبَاتِ يَسْقِيْنِيْ فِيْ بَاقِه

یعنی شب پیوسته مرا از شرابی که از صراحی در قَدَح می‌ریخت سیراب می‌کرد.

در قران کریم آمده است: باکواب و اباریق و کأس من معین⁶ یعنی باکوزها و مشربه‌ها و

جام‌هایی از شراب ناب بر آنان می‌پیمایند.

4- بیت مقاله قزوینی ص 87.

5- دیوان ابونواس ص 229

بم:

به معنی کلفت‌ترین سیم عود در مقابل زیر که به معنی تار است.
 ضمیر قلب یقوع کف ابداً بمان ناطقان
 یعنی: دو بم گویا با زدن دستی راز دل را آشکار کردند.
 کلمه بم در فارسی در معنی تار کلفت در سازها بکار رفته است. منوچهری می‌گوید:
 از شغب مردمان لاله بهوش آمده است زیر بیانگ آمده، بم به خروش آمده است

بندار:

ج بنادر به معنی مالدار و انباردار و نیز نام شخصی آمده است از لفظ بن به معنی اصل و مایه با پسوند صفت فاعلی «دار» و دارنده از ریشه داشتن ساخته شده است و کلمه بنکدار هم به معنی پیشه‌ور از این معنی است جاحظ در کتاب البخل لفظ بندار را به معنی انباردار به کار برده است. فیروزآبادی آن را به معنی بازرگان محتکر و آنکه در دکان‌ها به داد و سند پردازد استعمال کرده. ابونواس (بندار) را به معنی سرمایه دار در این بیت به کار برده است:
 و عند هم عمار منعهم بنندار⁷

بهار:

به معنی شکوفه.
 والناس مثل النبت الی بهاره
 ذهبتم فلم تنقص سلسبیل بهار⁸

ببزر:

معرب بازار است. کُمیت گوید:
 کَانَ سَوَابِقَهَا فِي الْغُبَارِ
 صُقُورٌ تُعَارِضُ بِيْزَارَهَا

تاج:

که در پهلوی به صورت تاژ است در عربی از آن فعل ساخته و در باب تفعیل استعمال کرده‌اند.

6- الواقعة، آیه 18

7- دیوان ابونواس چاپ بیروت 1404 هـ

8 - لزومیات ص 273

و همچنین در شعر عمرو بن کلثوم آمده است:
و سید معشر قد توجه
بتاح الملك یحمی المحجرینا⁹

تراکیش:

معرب ترکش که در فارسی به معنی تیر دان است و به صورت تراکیش جمع بسته شده.
ظبی من التکر اغنته لواظنه
کما حوته من النبل التراکیش¹⁰
یعنی آهویی از ترکان که تیر نگاهش او را از تیرهای ترکش بی نیاز کرده است.

توت، درخت توت:

فزنابها فی حدیقات ملفقه
بالزند و الطلح و الرمان و التوت
یعنی در باغهای که پر از زند و طلح و انار و توت بود از او کام گرفتیم¹¹ زند چوبی که با
آن آتش روشن می کردند.
واژه توت در عربی ضمن ترکیباتی نظیر توت الشامی و غیره هم آمده است.

جاموس:

معرب گاو میش است که بصورت جوامیس هم در نثر و شعر عربی آمده است.
لاتدعون ابوالولید لئال
خلق الحمار و خلقه الجاموس¹²
یخی ابوولید را هرگز برای چیزی مخوانید که خوی خر و اندام گاو میش دارد.

جَلاب:

معرب گلاب است.
کانماها روت فی طرفه
السحر فی عینیه جلاب¹³
بدست چاشنی دیگر چو مهتاب
فرستادش ز شربت های جلاب¹⁴

9- شرح معلقات زوزنی ص 146

10- فرهنگ واژه های فارسی در زبان عربی ص 127

11- همان ماخذ ص 135

12- دیوان بختری ص 145

13- دیوان ابوفراس ص 232

خسروانی:

به معنی شاهانه و در معنی وصفی و اسمی در فارسی و عربی مستعمل شده است.
 خمّار طرقت بلا دلیل سوی ریح العتیق الخسروانی
 فقام التی مذعوراً یلی و جون اللیل مثلی الطیلسانی
 یعنی شبانگاه بی‌رهنما در می‌فروش را زدم و رهنمایم بوی شراب خسروانی داشت او
 دستپاچه به من پاسخ داد درحالی که سیاهی شب، مانند طیلسان بود. و کلمات طیلسان و
 خسروانی فارسی هستند.

درفس:

معرب درفش به معنی پرچم است در شعر ابوعبیده بختری آمده است.
 و اذا مارایت صورة انطا کیه ارتعت بین روم و فرس
 و المناياموائل ، وانوشر وان یزجی الصفوف تحت الدرفس¹⁵
 و توهمت ان کسری ابرویز معاطی و البهبه انسی
 یعنی: هر گاه به قصور انطاکیه بنگری (منظور شعر پرده‌ایست که بر دیوار ایوان
 نقش بوده است) گوئی در میان سپاه روم و ایران هستی در آنجا که مرگ فرو
 می‌بارد و انوشیروان زیر درفش صف‌های جنگ را راست می‌کند. این تصویر که بر
 دیوار کاخ مداین تا عصر بختری (240) بوده میدان جنگ ایران و روم را در کنار
 شعر انطاکیه شام نشان می‌داده است که در سال (270) میلادی واقع شده
 است.

دهقان:

معرب دهگان است و گان پسوند نسبت در فارسی است و در زبان عربی به صورت مفرد و
 جمع «دهاقین» استعمال شده است در شعر اعشی در وصف گاو آمده است. بعضی آن را
 معرب ده‌خان هم گفته‌اند.
 فصل یغشی لوی الدهقان منصلتا کا لفارسی تمشی و هو منتلق

14- خسرو و شیرین نظامی ص 1304.

15- دیوان بختری چاپ بیروت 1419 هـ ج 1/ص 102.

زرگون:

معرب زرگون به رنگ طلا، گون در فارسی به معنی رنگ است.
و قَبَابٌ قَدْ أُشْرِجَتْ و بِيوتٍ نُطَقَّتْ بِالرَّيْحَانِ و الزَّرْجُونِ¹⁶
یعنی خیمه‌هایی که افراخته شده و اتاق‌هایی که ریحان و تاک بدور آن‌ها پیچیده شده است.

رزدق و رزدج:

معرب رسته است به معنی راسته بازار و خانه‌هایی که در یک صف واقع شوند.
اوس بن حجر می‌گویی:
تضمنها و هم رکوب کانه اذا ضم جنبيه المخارم رزدق¹⁷

رستاق:

ج رستاتیق: روستا. ابوالمختار یزید ابن قیس در قصیده‌ای خطاب به عمر بن خطاب گفته:
فشبلًا، فسله المال و ابن محرش فقد كان في اهل الرساتیق ذاکر
یعنی: از شبل و ابن محرش (دوتن از عمال خراج در خوزستان بوده‌اند) حساب بخواه. این یکی در میان روستائیان شهرتی دارد (دزدی‌هایش زبانزد گردیده). این واژه در عربی به شکل (روزداق) نیز آمده است.

ریدج:

معرب ریدک که در پهلوی به معنی غلام است.
اعشی میمون گوید:
و ابو یزید عه الـذی حدثه فینا ادل من الخصى الریدج؟¹⁸

زَنَار:

بر وزن کَفَّار هر رشته را گویند، عموماً و رشته‌ای که بت‌پرستان و آتش‌پرستان با خود دارند، خصوصاً.

16- فرهنگ واژه‌های فارسی در عربی.

17- فرهنگ واژه‌های فارسی در عربی ذیل کلمه مذکور.

18- مقاله دکتر محقق به نقل از صبح المنیر.

کم مسلم عبدالهوی فوجده فیما یحل کما قد الزنار¹⁹

زندبیل ژندبیل:

پیل ژنده و درشت.

فاقدروا من بنات ضآن عبوراً سـره ان تـکون کالزـندبیل²⁰

سـدق:

معرب سده است. ابوالعلاء معری در بیت زیر آتش پارسیان در شب سده را مشبه به قرار داده است.

و قد تفرّست فیک الفهم ملتهبا من کلّ وجه کنار الفرس فی السـدق²¹

فاخته:

کلمه فارسی است که قمری هم گفته می‌شود.

الارض طاووسیه و الجوجو فاخت
کلمه طاووس به اعتقاد استاد پورداود اصل کلمه از زبان دراومدی وارد سانسکریت شده و از آنجا به زبان‌های دیگر رفته است.²²

فرند:

معرب پرند به معنی بافته ابریشمی و حریر ساده است.

لیس الفرند الخسروانی فوقه مشاعر من خز العراق المفوف²³

فیروزج:

فیروزه فارسی است.

و لقد ذکر تک و النجوم کانهما در علی ارض من الفیروزج²⁴

19- لزومیات ج 2 ص 164.

20- لزومیات ص 113.

21- لزومیات.

22- برهان قاطع ذیل کلمه آذربون.

23- دیوان فرزدق ج 2.

فیوج:

فیوج جمع فیح و آن از اصل فارسی پیک مأخوذ و معرب است.
و قول الفیوج کتاب الامیر و ختم القراطیس بالجرجس
یعنی گفته پیشخدمتان! نامه امیر و مهر کردن کاغذها با جرجس است (ترا مغرور نکند)

مرزبان:

مرزبان به صورت مرابز و مرزبه و مرزبه جمع بسته شده از اصل فارسی مرز + پسوند فاعلی
بان در شعر عربی بسیار مستعمل شده است برای نمونه در شهر جریر:

بها الثیران تحسب حین تضحی مرز به لها بهراة عید²⁵

چون در زبان عربی گل‌های گوناگون نام نداشته‌اند ناشی انیاری ناچار برای تعبیر از گل‌ها
شش نام فارسی را در دو بیت زیر به کار برده است.

و اعتبقنا علی صبح ولو و حنین النایات و لاوتار

بین وردو نرجس و خزامی و بنفس و سوسن و بهار²⁶

یعنی سر شب را تا بامدادن می‌گساری و آهنگ نی‌ها و زخمه تارها در میان گل سرخ و
نرگس و خزاما (گل مریم) و بنفشه و سوسن و بهار نارنج گذرانیدیم.

در اشعار بشّار بن برد تخارستانی و ابو نواس حسن هانی اهوازی تأثیر لغات و ترکیبات
فارسی را بسیار می‌بینیم و اشعار بشّار بدین ممتاز است که در آن بایرانی بودن خود افتخار
کرده و اعراب را به کارهای زشتشان نکوهش می‌کند و او در قصیده‌ای می‌گوید:

أحین لبست بَعْدَ العُری حَزاً وَ نَادَمْتُ الْکِرَامَ عَلَی الْعُقَارِ

وَ نِلْتُ مِنَ الشَّبَارِقِ وَ الْقَلَايَا وَ أُعْطِيتَ الْبَنَفْسِجَ فِی الْخُمَارِ

تُفَاخِرُ یَابِنَ رَاعِیَهَ وَ رَاعِ بِنِی الْأُخْرَارِ حَسْبُکَ مِنْ خَسَارِ

ای چوپان زاده تو برهنه بودی با جامه‌های خود ترا پوشیدیم و گرسنه بودی با طعام‌های
خود ترا سیر کردیم، اکنون بدانجا رسیده‌ای که بر آزادگان فخر می‌فروشی؟ چقدر زیان کار و
بدبختی! بنوالا حرار (یعنی آزادگان و آزاد آزادگان) از پیش از اسلام بایرانیان گفته می‌شد و
حتی این تعبیر در شعر اعشی هم آمده است:

24- دیوان واواد مشقی 905.

25- تعالی من غاب عند المطرب.

26- فرهنگ واژه‌های فارسی در عربی ذیل کلمه بهار.

تَنَاهَتْ بَنُو الْأَخْرَارِ إِذْ صَبَرَتْ لَهُمْ فَوَارِسُ مِنْ شَيْبَانَ غَلَبُ فَوَلَّتْ
 و جاحظ در کتاب «البخلاء» از آن تعبیر به «آزاد مردی» کرده و با شعوبیه همراه آورده است.
 ابو نواس نه تنها بسیاری از الفاظ و ترکیبات فارسی را با صورت معرب در اشعار خود آورده
 بلکه مضمون بسیاری از ضرب‌المثل‌های فارسی را در دیوان خود به کار برده است. مانند:
 كَقَوْلِ كِسْرَى فِيمَا تَمَثَّلَهُ : «مِنْ فُرْصِ اللَّصِّ ضَجَّهَ السُّوقِ»
 در اشعار زیر از ابوالعلاء معری می‌بینیم که او اصطلاحات شطرنج را به صورت فارسی
 به کار برده است:

ایها اللاعب الذی فرس الشطرنج همّت کفه بالصهیل
 من بیاریک و البیادق فی کفک یغلبن کل رخ و فیل
 تصرع الشاه فی المجال و لوجاه مردی بالتجاج و الاکیل²⁷
 حریری در کتاب «دره الغواص فی أوهام الخواص» گوید: به مخاطب گویند: «هم فعلت و
 هم خرجت» و این از اغلاط زشت است. و اخفش بشاگردانش می‌گفته مبادا در پیش من
 کلمه «هم» و «بس» را بگوئید و همچنین مگوئید: «لیس لفلان بخت». سیرافی در کتاب
 «أخبار النّمویین» را از اصمعی نقل کرده است:
 أَيْبُهَا الْمَعْرُورُ هَلْ لَكَ عِيْرَةٌ فِي آلِ بَرْمَكْ
 غَرَّهُمْ عَنْ قَدْرِ اللَّهِ حَسَابُ الْهَشْتِ مَرَكْ
 که کلمه «هشت» فارسی است.

موزج - نیلج:

معرب نیل به معنی رنگ آبی است. معرب موزه بمعنی کفش فارسی است در نظم و نثر عربی
 در معنی کفش و هم در معنی بال آمده است.
 مشمر ثیابه عن موزج کانما علی بصیغ نیلج²⁸

نمودج:

معرب همان نمونه فارسی است که در نظم و نثر عربی به صورت مفرد و هم جمع «نماذج»
 استعمال شده است.

27- شرح تنویر ابوالعالمعری ج 1 ص / 317

اوابلق یلقى العیون اذا بدی من کل لون معجب بنموذج²⁹
 ثعالبی در یتیمه الدهر موارد بسیاری را نقل می کند که شاعران عرب کلمات فارسی را
 به کار برده اند، از آن جمله:
 غلام اعجمی فیہ ظرف و خدق بالتلطف و التانی
 سقانی دو و سه و ازددت منها علی شکری و صبحنی بهفت³⁰
 که عدد دو و سه و هفت فارسی هستند.

هربذ - هرید :

خادم آتشکده و قاضی گبران و آتش پرستان را گویند.
 اذا زاعه من جانبیه کلیهما مشی الی هندی فی دعه ثم فرفرا³¹
 بسیاری از کلمات مرکب فارسی بیاب فعلله «رباعی مجرد» برده شده است. مثلاً از
 شبکور «شَبْکَرَه» و از یازیار «بیزره» و از بندار «بندره» و از دهقان «دهقنه» و از نوروز
 «نورز» و از دروازه «دروز» ساخته اند.
 حریری در «مقامات» خود «مُدروز» را به معنی دروازه نشین به کار برده و ثعالبی در یتیمه
 الدهر از شخصی نام می برد که عمل «بندره» را عهده دار بوده و به العزیز بالله فاطمی کتابی
 درباره بازیاری و بازداری منسوب است که به «البیزره» نامیده شده است و شاعری از نوروز
 فعل «نورز» را چنین به کار برده است:

نَورَزَ النَّاسُ وَ نَورَزُ تَ وَ لَکِنِ بِدُمُوعِیْ

مردم عید نوروز را جشن گرفتند من هم با سرشک دیدگانم نوروز کردم.
 و اسامی شهرها را نیز به همین باب برده اند، مثلاً از جهرم، «جَهْرَم» و از مرو، «مَرُوز»
 و از خراسان، «خَرَسَن» ساخته اند و از این اخیر اراده جامه منسوب به شهرهای خراسان را
 کرده اند. ابونواس گوید:

مُفْرَطِ خَرَسَنُوهُ فِی حَدَائِقِهِ لَمْ یُعْذَ وَ اللَّهِ فِی مَرُوهُ وَ لَا طُوسَا

(کرته پوشی که او را در سنین جوانی خراسانی ردند درحالی که نه در مرو غذا خورده بودند)

29- نق از موازنه آمدی.

30- یتیمه الدهر ج 3/90.

31- دیوان امرء القیس صفحه 90.

و نه در طوس در این بیت علاوه بر «خرسن» کلمه مقرطق به کار رفته است که از «کرتک» پهلوی به معنای پیراهن گرفته شده است.³²

نام مهره‌های شطرنج

ایها الالعاب الذی فرس الشطرنج
من بیاریک و البیادق فی کفک
رنج همّت کفه بالصهیل
تصرع الشاه فی المجال و لوجاه
یغلبین کل رخ و فیل
مردی بالتاج و الاکلیل³³

کلمات - بیادق جمع بیدق معرب پیاده - رخ - فیل - تاج - شاه فارسی هستند. قاعده نحت به این معنی است که از یک جمله یک کلمه بسازند و آن کلمه را به صورت فعل هم در بیاورند که فاعل خود را به همراه داشته باشد مثلاً ج بسمله یعنی بسم الله گفتن که از آن ماضی و مضارع هم در عربی ساخته‌اند و در نظم و نثر فارسی هم وارد شده است.

بیامد اوفتان خیزان بر من
لقد بسملت لیلی غداً لقیتهما
چنان مرغی که باشد نیم بسمل
و یا حبزا تلک الغزال المبسل
لیلا مرا بسمل کرد، سر برید در آن صبحگاهانی که من او را دیدم وای چه خوش است
این آوی سربرنده و بسملکننده.

بسیاری از کلمات اداری و دیوانی و اسامی ابزار و ادوات و گیاهان و گل‌ها که از زبان فارسی وارد زبان عربی شده است که آوردن حتی نمونه‌ای از آن‌ها خود مستلزم یک کتاب مستقل است. گاهی بعضی از کلمات فارسی به صورت مجموعه‌ای در اشعار عربی به کار برده می‌شده مثلاً در این شعر عربی نام ستارگان هفتگانه با نام فارسی آن‌ها به کار می‌برد.

ما ذلت تبقی و ترقی للعلی ابدأ
مادام للسبعه الافلاک احکام
تا وقتی که حکم این هفت ستاره سیاره جاری هست تو باقی بمانی

مهر و ماه و کیوان و تیر معاً
و هر مس و اناهید و بهرام³⁴
صنّاج - از صنح و از چنگ فارسی گرفته شده چون اعشی موسیقی‌دان بود او را صنّاجه العرب گفته‌اند. منظور اعشی میمون بن قیس است که ضمن یکی از قصاید خود برخی از کلمات فارسی را آورده است.

32- مقاله استاد محقق مقریزی الخطط المقریبه 8/1.

33- شرح تنویر ابوالعالمی ج 1 ص 317.

34- الخطط مقریزی

اناجلسان عندها و بنفسج
و آس و خیری و مرو و سوسن
و شاهسفرم والیاسمین و نرجس
وسیسنبر و المرز جوش منمنما
اذا كان هنز من و رحمت محشما
یصَبِحنا فی کل دجن تَیما³⁵

چنانچه ملاحظه می‌شود در ابیات مذکور کلمات - گلشن - بنفشه - سوسن
بر - مرز نگوش شاه اسپرم - یاسمین - نرگس فارسی هستند.

الایاقمر الیدار
ویا نفعه نسیرین
و یا من بمقلته العقار
و مالی اری دیباچ خدک اصفرا
و یا مسکه عطار
و یا ورده اشجار
و بوجتیه الجلنار³⁶
و نرجستی عینیک ذابلتین³⁷
کلمات - مسک معرب مشک - نسیرین - جلنار معرب، گلنار - دیباچ - معرب دیا - نرجس
- معرب نرگس

فارسیات ابونواس مشهور است که در آن اشعار عین الفاظ فارسی را در ترکیب عربی
آورده است:

بحرممۃ النوبهار
و بته الکرفکار
و ماهه الکامکار
و آتشان الوهار
و کتک الفرخار
و شمسه شهریار
و جشن کاهنبار
و خیره ایرانشار³⁸

که کلمات فارسی نوبهار - کتک (کده) فرخار، بت، کرفکار (گناهکار) شهریار، ماه، کامکار،
جشن، کاهنبار، آتشان، وهار (بهار) خرة (فره) ایرانشار (ایران شهر) در سیاق عربی به کار برده
شده است.

یاقوت حموی در معجم الادباء گوید: یکی از زجاج نحوی وجه اشتقاق «قصعه» را پرسید
او پاسخ داد: لانه تقصع الجوع، و حال آنکه قصعه معرب کاسه است و ربطی به فعل قصع .
یقصع ندارد. و سبوطی در کتاب «المزهر» خود این موضوع را توجه داشته و گفته است که

35- الطیح المنیر فی شعر ابی بصیر/ 201

36- دیوان ابونواس ص 368

37- دیوان ابن متعز ص 426

38- دیوان ابونواس صفحه 332

هر کسی لغت عجمی معرب را از عربی مشتق بداند مانند این است که ادعا کند ماهی دریایی از پرنده هوایی زاییده شده است.³⁹

گذشته از لغات بسیاری از مضامین امثال، حکم از فارسی وارد زبان عربی شده است. خود اعراب هم تصریح کرده‌اند با این که ایرانیان امثال نغزی دارند.

میدانی نیشابوری در مجمع الامثال خود هنگام ذکر مثل «إذا جاء البعير حام حول البئر» این دو بیت را آورده است:

اسارت الفرس فی اخبارها مثلاً
للاعاجم فی ایامها مثل
قالوا: اذا جمل حانت منيته
یطوف بالبئر حتی یهلك الجمل⁴⁰

و این هملن مضمونی است که ناصر خسرو گفته است.

اشتر چو هلاک گشت خواهد
و کم ماکر حاقّ به مکره
آید بسر چه و لب جسر
و واقع فی بعض ما بحفر⁴¹

مضمون مثل فارسی است که فردوسی گفته است:

کسی کو بره بر کند ژرف چاه
سزدگر کند خویشتن را نگاه

و دیگر شاعران عرب نیز از تأثیر زبان فارسی و فرهنگ ایرانی بر کنار نبوده‌اند که ذکر نمونه‌هایی از دیوان آن‌ها خود نیازمند کتاب حجیم و بزرگی است که در این مجال نمی‌گنجد که انشاءالله در فرصت دیگر باز نموده می‌شود.

منابع

- آذرنوش. آذرتاش. 1345. راههای نفوذ فارسی در عربی. دانشگاه تهران.
اخلاق ایران باستان. 1353. چاپ تهران.
ابن معتر. 1961م. دیوان. چاپ بیروت.
ابن بیطار. 1415هـ. جامع و المفردات و الغذیه. چاپ مصر.
ابو نواس حسن ابن هانی. 1414هـ. دیوان. چاپ بیروت.
ابو فراس فرزدق. 1417هـ. دیوان. چاپ بیروت.
ادی شیر. 1992م. الفاظ الفارسیه المعربیه. چاپ بیروت.

39- مقاله دکتر محقق به نقل از اشتقاق و التقرب

40- مجمع الامثال میدانی

41- اخلاق ایران باستان ص 31

- امام شوشتری. 1347. فرهنگ واژه‌های در عربی. چاپ تهران.
- امر القیس حجر الکندی. 1865 م. دیوان. چاپ مصر.
- اعشی میمون ابن قیس. 1932 م. دیوان. چاپ بیروت.
- باخرزی. دمیه القصر و عصره اهل العصر کتابخانه ملی ملک.
- تحتری ابو عباده. 1419 هـ. دیوان. چاپ بیروت.
- بیهقی ابو الفضل. 1350. تاریخ بیهقی. تصحیح دکتر فیاض. چاپ مشهد.
- ثعالبی نیشابوری. یتیمه الدهر. چاپ بیروت - 5 جلدی.
- ثعالبی نیشابوری. 1424 هـ. فقه اللغة. چاپ بیروت.
- جریر، ابو جعفر. 1935. دیوان. چاپ مصر.
- جوالیقی، ابو منصور. المعرب من الکلام الاعجمی. چاپ قاهره.
- جوینی، عطاملک. 1330. تاریخ جهانگشا. چاپ عبدالوهاب قزوینی.
- خسروشیرین. نظامی. چاپ وحید دستجردی. تهران 1351.
- خطیب رهبر. 1366. فن نثر فارسی. انتشارات زوار: تهران.
- خلف تبریزی، محمد حسین. 1361. برهان قاطع. چاپ 5 جلدی. انتشارات امیر کبیر.
- خفاجی، شهاب الدین. 1996 م. شفاء العلیل فی کلمات المعرب الدخیل.
- رازی، ابوالفتوح. 1346. تفسیر روح الجنان. چاپ عسکر حقوقی دانشگاه تهران.
- زماخشری، جارالله. 1342. مقدمه الادب. باهتمام سید محمد کاظم امام.
- زوزنی، احمد. 1413 هـ. شرح معلمات. چاپ بیروت.
- شاهنامه فردوسی. 1313. چاپ بروخیم. تهران.
- شمس المعالی قابوس ابن وشمگیر. 1345. قابوسنامه. تصحیح دکتر یوسفی. تهران.
- صبح المنیر فی شعر ابی بصیر به نقل از مقاله دکتر مهدی محقق در همایش دانشگاه الزهراء صفا، ذبیح الله. 1332. تاریخ ادبیات. انتشارات امیر کبیر.
- طبری، محمد ابن جریر. 1347. تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. چاپ تهران.
- عوفی بخاری. 1344. لباب الباب. با مقدمه و تصحیح سعید نفسی.
- فرزدق، ابوفراس. 1407 هـ. دیوان. چاپ بیروت.
- فیروز آبادی، ابومنصور. 1940 م. قاموس المحيط. چاپ مصر.
- قزوینی، زکریا. 1940 م. آثار البلاد. چاپ ووستفالد: اروپا
- قزوینی، محمد. 1347. بیست مقاله باهتمام عباس اقبال آشتیانی. چاپ امیر کبیر.
- قرآن کریم - به خط عثمان طه
- مطهری، مرتضی. 1358. خدمات متقابل ایران و اسلام. چاپ صدرا.
- مقریزی. 1270 هـ. القحط و الآثار. چاپ بولاق.
- واوا دمشقی. 1382 هـ. دیوان. چاپ بیروت.